

بررسی تباین کلی اصطلاحات دستوری در زبان فارسی و آلمانی در آموزش زبان آلمانی

حسن پروان*

مربی دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، ایران

حسین سرکار حسن خان**

دانشجوی دوره دکتری آموزش زبان آلمانی دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران،

ایران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۲، تاریخ تصویب: ۹۱/۱/۱۶)

چکیده

بی‌گمان، اصطلاحات دستوری به تنهایی کمک چندانی در آموختن زبان بیگانه نمی‌کنند، اما باید توجه داشت که چنانچه دستور زبانی، به هر دلیل، به زبان فارسی نوشته شود، باید تفاوت‌های میان اصطلاحات دستوری این دو زبان نیز در نظر گرفته شوند تا خوانندگان دچار لغزش نشوند. بیشتر نویسندگان دستور آلمانی در ایران، آلمانی‌دانه‌های ایرانی‌اند که گاهی در برگردان اصطلاحات دستوری دچار خطا شده‌اند، امری که می‌توان در مقوله خطای معنایی بررسی کرد و در زمینه آموزش زبان به کار گرفت. بررسی تأثیر احتمالی اصطلاحات دستوری در سرعت یا کیفیت فراگیری زبان در این مقال نمی‌گنجد. جستار پیش‌رو، برآن است تا با بازتاب نمونه‌هایی چند از خطاهای رایج در دستور زبان‌های آلمانی نگاشته شده به زبان فارسی، به بررسی تباین کلی اصطلاحات دستوری در دو نظام زبانی بپردازد.

واژه‌های کلیدی: دستور زبان، تحلیل خطا، حرف تعریف، فعل کمکی، زمان‌های دستوری، اصطلاحات دستوری.

* تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۱۰۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: hparvan@ut.ac.ir

** تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۱۰۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: hassankhan@ut.ac.ir

مقدمه

بسیاری از آموزندگان و آموزگاران زبان آلمانی، این زبان را دشوار می‌دانند و فراگیری آن را سخت می‌شمارند. اما آنچه سبب چنین داوری‌هایی می‌شود، در بسیاری از موارد، نبود همخوانی و برابری در اصطلاحات دستوری و مقوله‌های دستوری است که کار فراگیری و آموزش زبان را سخت و دشوار می‌سازد. نشان دادن نابرابری‌ها و ناهمگونی‌های موجود در این دو زبان، می‌تواند راهی فراروی آموزندگان و آموزگاران قرار دهد، تا بر این دشواری پیروز شوند.

در بررسی تفاوت‌های عمده در اصطلاحات دستوری زبان‌های آلمانی و فارسی باید به خطاهای زبانی که ناشی از تفاوت‌های فرهنگی و نیز اختلافات ناشی از تباین کلی در نظام‌های زبانی است و در نوشتار دانشجویان زبان آلمانی در ایران مشهود است، بهای ویژه‌ای داد، چرا که آموخته‌های زبانی ما از آموخته‌های فرهنگی ما متأثرند و دستور زبان نیز جزئی از همین ساختار فرهنگی است. پیش‌فرض تأثیرگذاری فرهنگ بر دستور زبان و سنجش درستی یا نادرستی آن که در این جستار مورد توجه بوده است، می‌تواند افق جدیدی در راه یادگیری زبان آلمانی باشد. آن چه در این جا مورد بررسی قرار می‌گیرد، تنها روشن کردن زمینه‌ای است که بر وجود تفاوت‌هایی در اصطلاحات دستوری این دو زبان اشاره دارد. کندوکاوی در این باب نشان خواهد داد که روشن بودن تفاوت‌ها در امر آموزش و فراگیری دستور زبان آلمانی تأثیر مثبت خواهد داشت. بدین معنی که اگر دستور زبان آلمانی به زبان فارسی گفته یا نوشته می‌شود، ترجمه‌واژه به واژه اصطلاحات دستوری یا گرده‌برداری از آن‌ها فهم را دشوار می‌کند. تاکنون کتاب‌های بسیاری در زمینه دستور زبان آلمانی منتشر شده است که تلاش نویسندگان این آثار در جای خود شایسته تقدیر و ستایش است. این گونه آثار بیشتر فهرستی از قواعد دستوری را ارائه می‌دهند که در اصل خود به زبان آلمانی بوده‌اند. از این میان می‌توان به حریریان، نبوی، پنبه‌چی و گویری اشاره کرد، که در آن‌ها اصطلاحات گرده‌برداری شده بسیار به چشم می‌خورند، برای نمونه می‌توان به مقوله‌های زمان‌های دستوری در لوشر (گویری) اشاره کرد که در آن از «زمان حال ساده» گفتگو می‌شود و در مقوله‌ی حرف تعریف به «حرف تعریف معین و نامعین» (در هر چهار اثر) برمی‌خوریم. و در مواردی نیز برابر فارسی برای ساختارهایی نیافته‌اند، برای مثال، در (لوشر ۵۵) برای ساختار سببی تنها سرفصل «فعل lassen» دیده می‌شود. این گونه آثار، گرچه در نوع خود ارزشمندند و در حیطه‌ی زبان‌آموزی دارای ارجح اعتبارند، اما هیچ یک نگرش آموزشی نداشته‌اند و بیان نکرده‌اند که خوانندگان چگونه باید

این قواعد را یاد بگیرند. در واقع این آثار را می‌توان «کتاب مرجع» دانست و نه کتاب‌های آموزشی. از این دیدگاه تشریح و توضیح تفاوت‌های میان اصطلاحات دستوری می‌تواند در راه آموختن و فراگیری زبان روشنگر و کمک‌کننده باشد.

بحث و بررسی

نقش و ضرورت بکارگیری اصطلاحات دستوری در آموزش زبان آلمانی

از زبان بیشتر به عنوان ابزار برقراری ارتباط یاد می‌شود. با کمک این ابزار می‌توان اندیشه‌های خود را بازگفت، می‌توان زیبایی‌ها را توصیف کرد، می‌توان حدیث نفس کرد، می‌توان اندیشه‌ها را دگرگون کرد. اما در روزگاری که اقوام پیشین در ارتباط با اقوام دیگر هریک از زبان بومی خود بهره می‌جستند، دریافتند که تفاوت در زبان‌ها یک اصل بنیادی است، پس از آن انسان دید که حتی در ارتباط با همزبانان خود نیز گاه ریسمان ارتباط گسسته می‌شود. چه بسا پیش می‌آید که هم امروز در مقابل گفته‌ای به نشانه عدم درک منظور طرف مقابل، تنها سر تکان می‌دهیم و یا با دیدن چنین رفتاری فوری در مقام توجیه برمی‌آیم و می‌گوییم: «منظورم این نبود». در این زمان اندیشه و گفتگو در باره ماهیت و ویژگی‌های زبان آغاز می‌شود و سخن گفتن با کمک زبان «در باره» زبان نضج می‌گیرد. ابتدا فلسفه، آیین سخنوری و الهیات رشته سخن را به دست می‌گیرند و سپس در نیمه نخست قرن ۱۹ زبان‌شناسی به عنوان راهی برای پژوهش و توصیف زبان مطرح می‌شود (قس. فلمرت ۹-۱۱). در هر حال آنچه از نگاه زبان‌آموز و آموزگار زبان اهمیت می‌یابد، همان اصلترین کاربرد این ابزار یعنی برقراری ارتباط است. یعنی ما زبان را برای ایجاد و حفظ ارتباط می‌خواهیم. بنابراین بدیهی است که روش آموزش و آموختن زبان باید از این هدف متأثر باشد.

اما دستور زبان یا به قول غربی‌ها گرامر یا گراماتیک چیست؟ گراماتیک در اصل صفتی است که جای موصوف را گرفته است. واژه یونانی «*γραμματική τέχνη*» به معنی فن نوشتار است، ولی امروزه منظور از دستور زبان، نوشته‌ها و گفته‌هایی است که قواعد و قوانینی را در ارتباط با ساختار آوایی، ساخت واژه، ساختار جمله و جز آن توصیف و بیان می‌کند. (هنچل ۱۱۸) دستور زبان نشان می‌دهد گویشوران یک زبان چگونه و طبق چه قواعدی از نشانه‌های زبانی استفاده می‌کنند. دستور زبان بر خلاف آنچه از نامش برمی‌آید، نباید دستور بدهد، بلکه باید توصیف کند. اگر زبان نظامی از نشانه‌هاست، دستور زبان قواعد حاکم بر آن نظام نشانه‌ها و اسکلت این بنا به شمار می‌رود. بنابراین برای آموختن یک زبان، ناگزیر باید دستور آن زبان

را آموخت. اما نکته اینجاست که آموختن دستور زبان هدف نیست و نباید باشد. دستور زبان و بالطبع اصطلاحات دستوری، باید همچون رورونک کودکان عمل کند و پس از آموختن زبان به کلی به کناری رود، چنان که کودک پس از این که راه رفتن را آموخت، دیگر به سراغ رورونک خود نمی‌رود. البته روشن است که نگاه آموزگاران زبان باید به نوع دیگری باشد. این همان اندیشه‌ای است که در این جستار بدان پرداخته می‌شود. اهمیت این نکته در آن است که بسیاری از زبان‌آموزان، دستور زبان را به جای زبان اشتهابه می‌گیرند و در پایان چیزی جز چندین اصطلاح دستوری آن هم با ریشه لاتینی یا یونانی یاد نگرفته‌اند. دانستن یک سلسله واژگان و اصطلاحات دستوری به تنهایی و بدون توجه به کاربرد عملی آن‌ها چندان کمکی به فراگیری زبان نمی‌کند. به عبارت ساده: زبان و دستور زبان دو پدیده جدا از هم‌اند که فقط موضوع آن‌ها مشترک است.

در سده اخیر رویکردهای متفاوتی به دستور زبان شده. دستور زبان سنتی به دسته‌بندی واژگان و تجزیه جمله می‌پردازد. آنچنان که تا چندی پیش در کتاب‌های درسی دستور زبان می‌دیدیم. (سخنانی همچون: انواع کلمه در زبان فلان عبارت است از اسم، فعل، قید، صفت، ادات و... یا فلان کلمه در این جمله مضافاً الیه است و...) (قریب ۲۴-۴۵) این نگاه به زبان اگرچه از دقت بالایی برخوردار است و برای تجزیه و تحلیل بسیار مناسب است، اما در ارتباط با آموزش زبان کارایی چندان ندارد، زیرا با کاربرد اصلی زبان که همانا کاربرد ارتباطی است، به کلی از توضیح و توصیف عاجز است. با این رویکرد، دستور زبان در ارتباط با آموزش زبان به بن‌بست می‌رسد. نگاه «دستور زبان آموزشی» اما به ویژگی‌های دستوری زبان در راستای آموزش زبان خارجی است. در زبان مادری، نقش دستور زبان در فهم یا طبقه‌بندی نکاتی است که گویشور آن را بر پایه «حس زبانی» اش می‌داند. تظاهر بیرونی این حس زبانی همان توانش زبانی یا «Kompetenz» نامیده می‌شود. (هللیگ-بوشا ۱۷). زبان‌آموز خارجی فاقد چنین حس زبانی است، از این رو دستور زبان با هدف آموزش، بیانگر قواعد و روش‌هایی است تا با کمک آن، زبان‌آموز به توانش زبانی دست یابد. این دستور زبان عناصر موجود در هر جمله را وابسته به یکدیگر می‌داند و به این صورت در آموزش زبان ارتباط و وابستگی عناصر زبانی، از آن شکل انتزاعی در دستور زبان سنتی به صورتی ملموس و قابل یادگیری درمی‌آید. برای مثال می‌گوییم فعل «خریدن» به دو مفعول نیاز دارد، یکی آن که می‌خریم، یکی دیگر آن که برایش مفعول نخست را می‌خریم. بدین ترتیب جمله‌ای به صورت «*من از کتاب، پدرم را می‌خرم» درست نیست. چنین حکمی را دستور زبان سنتی نمی‌توانست بدهد، بلکه فقط می‌توانست

جمله را تجزیه کند و بگوید: «کتاب» در این عبارت متمم است و ... روند آموختن زبان خارجی را می‌توان به طور ساده به این صورت توصیف کرد که زبان‌آموز با شنیدن و به‌کارگیری زبان در موقعیت‌ها و وضعیت‌های مختلف نوعی دستور زبان را در ذهن خود برای زبان جدید در نظر می‌گیرد، سپس این گمانه‌زنی‌ها را در موقعیت‌های دیگر به محک آزمون می‌زند و هر بار به نتیجه‌ای قابل اعتمادتر می‌رسد تا با کمک آن نتیجه‌ها، بتواند نظریه‌ای را که قبلاً داشته رد کند یا به عنوان یک قاعده درست آن را حفظ نماید. (کلاین ۲۷-۳۴) اما در آموزش زبان به بزرگسالان باید این موضوع را نیز در نظر داشته باشیم که بزرگسالان از نیروی اندیشه و استدلال برتری برخوردارند و اگر مستقیماً موضوعات دستوری را بشنوند و به کار گیرند، روند آموزشی ایشان تسریع می‌گردد. (کلاین ۳۵-۳۸) حال اگر ما بتوانیم به دستور زبانی دست یابیم که بدون پیچیدگی و با زبانی درخور فهم و تا حد امکان نزدیک به زبان زبان‌آموزان، موضوعات دستوری را تشریح کند، می‌توانیم پیشرفتی بزرگ را در روند آموزش زبان‌آموزان چشم‌بداریم.

بررسی ناهمگونی‌ها و اختلافات در اصطلاحات دستوری زبان آلمانی و فارسی

ناهمگونی‌های مورد بحث عموماً در دو دسته جای می‌گیرند:
الف) ناهمگونی‌هایی که از ترجمه‌های نادرست اصطلاحات دستوری ناشی شده‌اند و به همان شکل نادرست در نوشته‌ها و گفته‌های آموزگاران و فراگیران زبان آلمانی به کار می‌روند.
ب) مقوله‌ها و ساختارهایی که در دو زبان آلمانی و فارسی به شکل‌های ناهمگون و نابرابر وجود دارند، ولی به اشتباه هم‌ارز تلقی می‌شوند.
بررسی دقیق این ناهمگونی‌ها کمک شایانی در راه پیشگیری از خطاهای رایج در نوشتار زبان‌آموزان خواهد کرد. چند نمونه از این ناهمگونی‌ها و اختلافات در این جستار مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند که در پی می‌آیند.

۱) حرف تعریف - Artikel

برابر نهادن این دو اصطلاح ممکن است ناشی از هر دو اشتباه طرح شده در بالا باشد، زیرا زبان فارسی امروز به‌طور کلی مقوله حرف تعریف را نمی‌شناسد. این اصطلاح از دستور زبان عربی برگرفته شده‌است و از آنجا که کاربرد آن در دو زبان عربی و آلمانی نزدیک یا شبیه هم بوده‌است آن را به زبان فارسی نیز تعمیم داده‌اند. در زبان فارسی تمایز اسم معرفه از اسم

نکره در بودن یا نبودن نشانه نکره‌است، نه در وجود حرف تعریف (قریب ۲۶-۲۸ و معین ۴۲). برای مثال در جمله‌های:

چوپانی بی سبب فریاد می‌کرد: «گرگ آمد، گرگ آمد»... از قضا **روزی گرگی** به گله زد.

چوپان باز فریاد کشید

واژه‌های چوپان، روز و گرگ (که پررنگ و ایرانیک نوشته شده‌اند) با نشانه نانشناختگی همراهند، زیرا چوپان، چوپانی است مثل دیگر چوپانان و روز روزی است مثل دیگر روزها و گرگ هم گرگی است مثل دیگر گرگ‌ها. اما در ادامه (چوپان باز فریاد کشید). چوپان دیگر همان چوپان دروغگوست و ما او را می‌شناسیم، حتی اگر نامش را ندانیم. بنابراین در جمله‌های نخست چوپان و روز و گرگ نانشناخته (نکره) اند و در جمله پسین چوپان معرفه است. اما کار در این جا هم پایان نمی‌گیرد. در فارسی گاهی اسم مفرد به عنوان اسم عام و بدون هیچ نشانه‌ای، مفهوم نانشناختگی با خود دارد، مثل: **گرگ آمد** در بالا که نظر به گرگ خاصی ندارد.

نشانه‌های اسم معرفه اما در فارسی نوشتاری به‌ندرت دیده می‌شوند و همین نبود نشانه نکره دال بر معرفه بودن اسم می‌شود (معین ۵۲). چنان که می‌گوییم: مردی از راه رسید. **مرد** سلام کرد. البته در فارسی گفتاری، به نشانه‌های معرفه بر می‌خوریم که در لهجه‌های مختلف به صورت‌های مختلف آشکار می‌شوند. برای مثال در لهجه‌ی تهرانی کسره یا - در پایان اسم این نقش را به عهده می‌گیرد و در لهجه‌ی شیرازی -و در آخر اسم می‌آید و در همدان گ به آخر اسم در می‌آید.

حال برگردیم بر سر برابری این نشانه‌ها در آلمانی: نشانه‌های نکره در حالت فاعلی یا نهادی (Nominativ) در آلمانی "ein" و "eine" هستند و نشانه‌های معرفه در همین حالت دستوری با "das"، "der" یا "die" شناخته می‌شوند (هنچل ۳۴۷). این کلمات در آلمانی "Artikel" نام دارند که در صورت نخست آن‌ها را "unbestimmte Artikel" و در صورت دوم آن‌ها را "bestimmte Artikel" می‌نامیم (هنچل ۳۵-۳۶). اما مشکل کجاست؟ مشکل کار در ترجمه این دو اصطلاح است که اولی در عموم کتاب‌ها و مواد درسی به «حرف تعریف معین» و دومی به «حرف تعریف نامعین» ترجمه شده‌است (لوشر ۸۲). این دو اصطلاح «ساختگی» هیچ پیغامی به زبان‌آموز نمی‌دهد یعنی به اصطلاح روشن و شفاف (transparent) نیست. زبان آموز و گاهی حتی آموزگار زبان نمی‌داند که معین و نامعین به چه معنی است و این خود، کار آموختن را دشوار می‌کند.

پیشنهاد نگارنده در این مبحث، استفاده از اصطلاح «نشانه نکره» و «نشانه معرفه» است که هم نظیر فارسی دارد و هم معنی آن روشن است. نکته دیگر استفاده از نشانه‌های معرفه و نکره درباره اسم عام است که کاربرد آن در دو زبان مورد بحث دارای تمایزات و تفاوت‌هایی چند است.

در فارسی اگر بخواهیم اسمی را به صورت عام و نکره بیان کنیم (اسم نوع) آن را به شکل مفرد می‌آوریم (مشکوت الدینی ۱۴۷)، چنان که می‌گوییم: دیروز به بازار رفتم و کتاب خریدم. استفاده از شکل مفرد و نکره (کتاب) در این جمله، بدین معنی است که گوینده اشاره نمی‌کند که چند کتاب خریده است (شاید یکی یا شاید بیشتر؟) نیز نشانه‌ای نیست که بگوید، چه کتاب یا کتاب‌هایی خریده شده است. بنابراین شکل مفرد و نکره (کتاب) هم دلالت بر مدلول جمع دارد و هم مفرد. اگر شکل معرفه آن را بخواهیم، می‌گوییم: «آن» کتاب‌ها را به خانه آوردم. یا «آن» کتاب را به خانه آوردم. بودن یا نبودن صفت اشاره «آن» در جمله تفاوت اساسی در آن ایجاد نمی‌کند و همین شکل جمع یا مفرد اسم نشان می‌دهد که سخن از یک کتاب است یا چندین کتاب. در آلمانی اما وضع طور دیگری است. در این زبان عموماً اسم عام نکره یا به گفته مشکوت الدینی (۱۴۷) اسم نوع به حالت جمع و بدون نشانه تعریف (همراه نشانه تهی یا «Null-Artikel») می‌آید و در صورتی که اسم مورد نظر جمع و معرفه باشد نشانه معرفه همراه آن می‌آید. (هنچل ۳۶) (هلیگ-بوشا ۳۶۶-۳۸۷)

Im Kühlschrank haben wir noch [Ø]Eier.

در یخچال هنوز تخم مرغ داریم.

۲) حالت‌های مختلف دستوری اسم و ضمیر

منظور از حالت‌های دستوری، حالت‌های چهارگانه‌ی اسم و ضمیر در زبان آلمانی است که ما آنها را با عنوان‌های: «Nominativ»، «Akkusativ»، «Dativ» و «Genitiv» می‌شناسیم. این اصطلاحات در زبان فارسی شناخته نیستند و موجب دردسر و دشواری بسیار برای زبان آموزان و آموزگاران زبان شده‌اند. در زبان فارسی اسم و ضمیر در حالت‌های مختلف صرف نمی‌شوند و همیشه به یک شکل و صورت می‌آیند.

معلم آمد. معلم را دیدم. به معلم هدیه دادم. کتاب معلم مفید است.

او آمد. او را دیدم. به او هدیه دادم. کتاب او مفید است.

اما در زبان آلمانی شکل صرف شده اسم یا ضمیر است که نقش آن را در جمله آشکار

می‌کند. یا به زبان دیگر: نقش دستوری اسم یا ضمیر، تعیین‌کننده حالت دستوری و شکل صرفی آن است. (هللیگ-بوشا ۳۵۹)

Der Lehrer ist gekommen. Ich habe den Lehrer gesehen. Ich habe dem Lehrer etwas geschenkt. Das Buch des Lehrers ist nützlich.

Er ist gekommen. Ich habe ihn gesehen. Ich habe ihm etwas geschenkt. Sein Buch ist nützlich.

نکته اینجاست که نه تنها ما فارسی‌زبانان در برگردان این اصطلاحات دچار لغزش شده‌ایم، بلکه آلمانی‌زبانان خود نیز این اصطلاحات را از زبان لاتینی وام گرفته‌اند^۱. بنابراین نه در فارسی معنی این واژه‌ها روشن است و نه در آلمانی. در آلمانی واژه «Nominativ» به معنی حالت نامیدن و «Akkusativ» به معنی حالت متشاکی علیه است، که خود میوه یک سوء تفاهم در ترجمه است. «Dativ» در لغت لاتینی در معنی حالت دستوری گیرنده است و «Genitiv» در معنی حالت دستوری اهلیت و اصلیت از چیزی یا جایی است که باز نتیجه یک بدفهمی در ترجمه است. بنابراین روشن است که در خود آلمانی هم این واژگان معنی درست و روشنی ندارند. مهم این است که کاربرد این اصطلاحات را بدانیم تا بتوانیم از آن‌ها استفاده کنیم.

نخست باید بدانیم که نه هر اسم و ضمیری که در حالت «Nominativ» بود فاعل یا نهاد است و نه هر اسم و ضمیری که در حالت «Akkusativ» بود، مفعول مستقیم است و نه هر اسم و ضمیری که در حالت «Dativ» بود مفعول غیر مستقیم است و نه هر اسم و ضمیری که در حالت «Genitiv» بود مضاف‌الیه است. بلکه این اسم‌ها و اصطلاحات همه قراردادی‌اند و در پس آن‌ها کاربردی نهان است که از معنی واژه‌نامه‌ای آن‌ها مستقل می‌باشد. ما و هر کس دیگر می‌توانست این حالت‌های دستوری را چیز دیگری بنامد. این شکل‌های دستوری را می‌شود با مبحث «اعراب» در زبان عربی قیاس کرد. در زبان عربی چنین می‌گوییم: «جر یعنی صدای حرف آخر اسم - یا - باشد و یا با «ین» مثنی می‌سازیم و...» در مرحله بعد یاد می‌گیریم که اگر اسمی مضاف‌الیه باشد آن اسم را در حالت جر به کار می‌بریم (فیلی ۱۷۱-۱۸۵). حال ببینیم آنچه در عربی به آن اعراب می‌گفتند، در آلمانی چه نام دارد.

این حالت‌ها را در آلمانی «der grammatische Fall» یا «Kasus» می‌نامیم و هر یک از

۱. نک: فرهنگ ریشه‌شناسی دودن: Duden Herkunft (SW). Dudenverlag, Sat_Wolf, Bayern.

مدخل‌های مربوط.

این حالت‌ها را به نامی همچون «Nominativ»، «Akkusativ» یا «Dativ» یا «Genitiv» می‌خوانیم (آنچنان که در عربی از آن‌ها با نام‌های رفع و نصب و جر یاد شد.) و سپس هریک را تعریف می‌کنیم. و تازه بعد از آن که شکل‌های هر یک از این حالت‌ها را یاد گرفتیم، می‌بینیم که هر کدام را کجا باید به کار ببریم یا به چه کار می‌آیند. بنابراین ذکر این که برای مثال «Nominativ» به معنی فاعل یا نهاد است، بکلی نادرست است، بلکه باید گفت اسم یا ضمیری که در نقش فاعل یا نهاد ظاهر می‌شود به شکل دستوری «Nominativ» می‌آید، زیرا فاعل یا نهاد، مفعول، مضاف‌الیه و... از مقوله نقش دستوری اند ولی «Nominativ»، «Akkusativ» و غیره از جنس شکل و حالت دستوری می‌باشند (هنچل ۱۴۱). بر همین اساس است که در آلمانی هم به این حالت‌های دستوری «Subjekt» یا «Objekt» و... نمی‌گویند. چرا که بسیاری از اسم‌ها که در حالت «Nominativ» هستند فاعل نیستند. برای مثال ممکن است مسند جمله‌ای اسنادی باشند: (Sie ist **Studentin.**) و بسیاری از اسم‌ها که در حالت «Akkusativ» ظاهر می‌شوند، مفعول نیستند چنانکه حرف اضافه ممکن است اسم را به حالت «Akkusativ» در آورد و ...

۳) فعل‌های کمکی، فعل‌های معین، فعل‌های وجهی

آن‌سان که در کتاب‌های دستور زبان فارسی از جمله (قریب ۱۷۹) مطرح شده‌است، به‌طور عموم فعل کمکی و فعل معین، هر دو زیر یک عنوان آمده‌است که نمونه‌ای از این گونه تعاریف را در دستور پنج استاد می‌یابیم:

«فعل معین فعلی را گویند که افعال دیگر به کمک و معاونت آن صرف می‌شود و آن چهار است: استن، بودن، شدن، خواستن.» (قریب ۱۷۹)
یا نمونه‌ای دیگر:

«در ساختمان بعضی از افعال مانند ماضی نقلی، ماضی بعید و ماضی التزامی و ماضی ابعید و مستقبل و مقاربه، علاوه بر ماده و یا صیغه فعل مورد نظر از فعل دیگری کمک گرفته می‌شود که به آن افعال کمکی یا معین گفته می‌شود. مثال: گفته بود، خواهم گفت. «بود» و «خواهم» در این دو مورد فعل معین است.

فعل‌های معین به قرار زیرند:

است، بود، شد، گشت، خواست، شایست، توانست، یارست، بایست، داشت.» (فرضی پور

(۵۵)

در کتاب‌های دستور زبان (از جمله در نمونه‌های بالا) عموماً به افعال خواستن، بایستن،

یارستن، توانستن، شایستن و از این دست، زیر عنوان خاصی اشاره نشده و یا نام خاصی جز افعال معین به آن‌ها داده نشده است (مشکور ۷۵-۹۹). البته دستور نویسان مدرن همچون باطنی (۱۱۱-۱۲۶) و مشکوت الدینی (۶۸) که به عنوان زبان‌شناس با لایه‌های ژرفتر زبان آشنا بوده‌اند این مبحث را از دیده دور نداشته‌اند. گرچه باطنی نیز تنها به جنبه ساختاری افعال توجه ویژه داشته است. به هر حال، آنچه در عموم کتاب‌های دستور زبان فارسی مطرح است وجود این فعل‌ها و صرف آن‌ها و نیز ارتباط آن‌ها با فعل دیگری است که آن را فعل اصلی می‌نامند (ابوالقاسمی ۲۱۴-۲۱۵). این موضوع عموماً با رویکردی ساختارگرایانه و نه معنی‌گرایانه و کاربردگرایانه مورد بررسی قرار گرفته است. به عنوان نمونه گفته می‌شود که: «فعل «بایستن» در زمان مضارع اخباری به صورت «باید» برای همه اشخاص دستوری صرف می‌شود و فعل دیگر که آن را اصلی می‌نامیم، در شکل التزامی می‌آید.» (فرضی‌پور ۵۵) اما در خصوص معنی و کاربرد آن سخنی نمی‌رود. این خود در مقام مقایسه با زبان آلمانی پدیدآورنده بدفهمی و حتی تضادهایی می‌شود که در پی به آن اشاره خواهد شد.

نخست این که فعل‌های استن (یا «بودن»)، شدن (یا «گشتن») و خواستن به خلاف آنچه مشکور (ص ۹۹) و ابوالقاسمی (۲۱۴) می‌گویند در گروه فعل‌های خواستن، بایستن، یارستن، توانستن، شایستن (فعل‌های وجهی) قرار ندارند، چرا که فعل‌های گروه اول برای ساختن زمان‌ها و باب‌های مختلف به کار می‌روند اما فعل‌های گروه دوم به این کار نمی‌آیند.

مثال:

افعال کمکی یا معین

آن مرد آمد. (گذشته ساده) ← آن مرد آمده است. (گذشته نقلی) ← آن مرد خواهد آمد.

(آینده)

فریدون ضحاک را در بند کشید. (معلوم) ← ضحاک در بند کشیده شد. (مجهول)

افعال وجهی

آن مرد می‌آید. (مضارع استمراری) ← آن مرد می‌خواهد بیاید. (مضارع استمراری)

فریدون ضحاک را در بند کشید. (گذشته ساده، معلوم) ← فریدون توانست ضحاک را در

بند بکشد. (گذشته ساده، معلوم)

نکته بعدی که در این زمینه گفتنی است، سایه روشن‌های معنایی است که فعل‌های

وجهی در زبان آلمانی به جمله می‌دهند (حدادی ۱۱۹-۱۳۰). این سایه روشن‌های معنایی در

زبان فارسی وجود ندارند.

در زبان فارسی معنی و کاربرد افعال وجهی روشن است و چه بسا از همین روست که در کتاب‌های دستور به آن‌ها اشاره نمی‌شود، زیرا دستور نویسان تفاوت ساختاری خاصی با دیگر افعال کمکی همچون «آغازیدن» و «گرفتن» (ابوالقاسمی ۲۱۴) در آنها نمی‌بینند. (مانند «رفتن آغازید» و «گریستن گرفت») اما این نکته (سایه روشن‌های معنایی) و تفاوت‌های موجود، از جمله مواردی‌اند که جای خالی آن در کتاب‌های دستور زبان آلمانی که به فارسی نگاشته شده‌اند، آشکارا دیده می‌شود.

به عنوان مثال در این زمینه تنها یکی از فعل‌های وجهی را بررسی می‌کنیم تا این سایه روشن‌های معنایی را بهتر دریابیم^۱: فعل «können» را در زبان آلمانی در نظر بگیرید و آن را مقایسه کنید با برابر نهاد آن در فارسی. آیا به‌راستی این دو باهم برابرند؟

در فارسی اگر از فعل توانستن به عنوان فعل وجهی استفاده شود، از آن «قدرت»، «امکان»، «اجازه»، «پیشنهاد» و یا حتی «احتمال» برداشت می‌شود. با این یادآوری که این سه مورد آخر (اجازه داشتن، پیشنهاد و احتمال) با بررسی‌های نگارنده، در ادبیات کلاسیک ما دیده نمی‌شود، بلکه تنها در ادبیات قرن اخیر و گفتگوهای روزمره آن را می‌یابیم. بی‌تردید این موارد، پیامد گرده برداری از زبان‌های اروپایی و نتیجه ترجمه‌هایی است که در قرن اخیر انجام گرفته‌است. این که ما این شیوه گفتار را ادامه دهیم یا در از میان برداشتن آن بکوشیم، موضوع دیگری است که در این مجال جای ندارد.

مثال:

ادبیات کلاسیک:

توانیم که از ماه و ستاره برهیم ز آفتاب و مه‌مان سود ندارد هربی (منوچهری دامغانی)
یعنی: توان رهیدن از ماه و ستاره نداریم، زیرا گریز از ماه و آفتابمان برای ما سودی ندارد.^۲
[...] چون به هرات رسد ما او را بر آن حال **توانیم** دید. (تاریخ بیهقی) یعنی: دل دیدنش را در آن حال نداریم.

الهی! نه **می‌توانیم** که این کار بی تو به سر بریم و نه زهره آن داریم که از تو به سر بریم.
(مناجاتنامه خواجه عبد الله انصاری) یعنی: قدرت آن را نداریم که بی تو به سر بریم.

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک. به حسن خان، حسین: آلمانی آسان است. نشر پاییزه، ۱۳۸۷ تهران. بخش ۵ صص ۴۰

نیز قیاس شود با مشکوة‌الدینی ۱۳۶۶ صص ۶۸

۱. هرب: [harab]، گریز. فرار. گریختن. منوچهری در این بیت و دو بیت پیشین چاه‌ماش، اشاره به انگور می‌کند که باروریش به کمک آفتاب و ماه (= گذر زمان) است.

منم آن که خدمت تو کنم و نمی‌توانم تویی آن که چاره من نکنی و می‌توانی (فروغی بسطامی) یعنی از دستت بر می‌آید ...
مجاورات امروزی و ادبیات مدرن

۲.۱. نمی‌توانم در را باز کنم. (زورم نمی‌رسد./ اجازه ندارم.)

۲.۲. می‌توانی تلفن کنی. (پیشنهاد خوبی است که تلفن کنی./ امکان تلفن کردن را داری)

۲.۳. پرویز می‌تواند در خانه باشد. (احتمالاً در خانه است./ در خانه بودن برایش ناراحت کننده نیست.)

۲.۴. [...] می‌توان تنها به حل جدولی پرداخت [...] (فروغ فرخزاد) یعنی: این هم راهی است ...

۲.۵. [...] زودتر از دیگران روبه راه شده بود. می‌توانست خط‌های درشت روزنامه را خوب بخواند. (علی اشرف درویشیان) یعنی: سواد خواندن را داشت.

۲.۶. هنوز هم. یک دیدار ساده می‌تواند سرآغاز پرسه‌ای غریب در کوچه‌باغ باران باشد. (سید علی صالحی) یعنی: احتمال دارد... ممکن است...

آنچنان که در نمونه‌های بالا دیده می‌شود، در زبان فارسی امروز از فعل وجهی معانی متفاوتی برداشت می‌شود (مثال‌های ۲.۱ تا ۲.۳) چرا که به لطف گرت‌برداری‌ها و خطاهای ترجمه این فعل‌ها دیگر در کاربرد روشن و اصلی خود نیستند. اما آشکار است که اگر از موارد استثنایی از این دست چشم‌پوشیم، دور از واقع نیست که بگوییم، افعال وجهی در فارسی هر کدام در معنای روشنی به کار می‌روند.

اما در زبان آلمانی همه سایه روشن‌های معنایی که در بالا یاد شد، کاربرد دارند و بسته به موقعیت، معنای روشنی نیز از آن دریافت می‌گردد.

| | |
|---|-----------------------------|
| Ich kann die Tür nicht aufmachen. | نمی‌توانم در را باز کنم. |
| Ich darf die Tür nicht auf machen. | اجازه ندارم در را باز کنم. |
| Parviz könnte zu Hause sein. | پرویز احتمالاً در خانه است. |

۴) زمان‌های دستوری: ماضی نقلی – Perfekt

در عموم کتاب‌های دستور زبان آلمانی که به فارسی تنظیم و نوشته شده‌اند، از جمله

لوشر (۱۵) برای اصطلاح دستوری «Perfekt» «زمان ماضی نقلی» برابر نهاده شده است. اما این نکته نیازمند بررسی و گفتگوی بیشتری است.

در دستور زبان فارسی (فرضی پور ۳۸)، زمان ماضی نقلی چنین تعریف شده است: «ماضی نقلی برای انجام کاری در گذشته نزدیک که تا زمان حال فاصله چندانی ندارد و بعضاً اثر آن هنوز هم باقی است، ماضی نقلی به کار می‌بریم. مانند:

هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده‌ایم

هم دل بدان دو سنبل هندو نهاده‌ایم

[...] و نیز فاطمه به کتابخانه رفته است. (که عمل رفتن هنوز هم ادامه دارد.)» (فرضی پور

(۳۸)

گذشته از این که مثال آخر بی‌معنی است، (عمل رفتن هنوز ادامه دارد!!!) اصلاً تعریف زمان ماضی نقلی به این صورت که «[...] برای انجام کاری در گذشته نزدیک که تا زمان حال فاصله چندانی ندارد و بعضاً اثر آن هنوز هم باقی است [...]» به کلی نادرست است. چرا که تصور این که اثر رفتن به کتابخانه همچنان باقی است، اصولاً امکان ندارد. افزون بر این، تداوم کنش فاطمه می‌تواند گویای دو چیز باشد، یکی آن که وی هنوز در راه رسیدن به کتابخانه است و دوم این که تا کنون در کتابخانه مانده است. البته شاید خیس بودن زمین پس از بارش را اثر باریدن باران دانست، و بر این اساس بتوان گفت: احتمالاً دیشب باران باریده است. اما در دیگر مثال‌ها کمابیش چنین نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت. از این رو باید برای زمان ماضی نقلی تعریف دیگری را که جامع‌تر باشد جست (حسن خان ۶۶-۶۷). به هر روی، باور من در باره گذشته نقلی چنین است:

زمان ماضی نقلی برای بیان عملی در زمان گذشته به کار می‌رود که یک بار یا چند بار انجام شده است و انجام دوباره ضروری نیست.

مثال: می‌آیی به سینما برویم؟ - نه، متشکرم. من این فیلم را دیدم.

زمان ماضی نقلی بیانگر خبری است که گوینده آن را به چشم ندیده است، اما شنیده یا خوانده و او آن را بازگویی می‌کند.

مثال: دیروز مردی در خیابان به زمین افتاد و پایش شکست. (ماضی ساده، خود به چشم

دیدم.)

دیروز مردی در خیابان به زمین افتاد و پایش شکسته است. (ماضی نقلی، خود ندیده‌ام،

اما شنیده‌ام.)

ماضی نقلی برای بیان عملی است که آن را ندیده‌ایم، اما بر اساس نشانه‌های موجود حدس می‌زنیم.

مثال: گلدان شکسته است، گویا گربه‌ای از اینجا رد شده است.

از سوی دیگر در زبان فارسی برای گزارش عملی که در گذشته انجام شده است، به طور معمول از گذشته ساده استفاده می‌کنیم. گرچه در کتاب‌های دستور زبان آشکارا به این مورد اشاره نشده است. حال ببینیم برای هر کدام از کاربردهای مطرح شده در بالا، در زبان آلمانی چه زمان دستوری کاربرد دارد. آلمانی زبان‌ها برای گزارش ساده از انجام عملی در گذشته، از زمان دستوری «Perfekt» استفاده می‌کنند. (هنچل ۲۳۱) برای مثال اگر در فارسی بگوییم: دیروز به مدرسه نرفتم. (ماضی ساده) در آلمانی همین مفهوم را به صورت زیر بیان می‌کنند:

Gestern bin ich nicht zur Schule gegangen. (Perfekt)

همین یک نمونه می‌تواند نشانگر آن باشد که آنچه در آلمانی «Perfekt» می‌نامیم، همیشه برابر با ماضی نقلی در فارسی نیست.

نمونه دیگر کاربرد ماضی نقلی در فارسی بیان گذشته نادیده است، که در بالا با شماره ۲ نشان داده شده است. اگر فارسی‌زبانی بخواهد گذشته نادیده را بیان کند، از زمان ماضی نقلی بهره می‌جوید، اما آلمانی‌زبانان در این باره وجه دیگری (Konjunktiv I) را بکار می‌برند که جدای از مقوله زمان‌های دستوری است و در مقوله «وجه» جای می‌گیرد. می‌گویند:

Nico erzählt, er sei gestern nicht in die Schule gegangen.

بنا بر آنچه گفته شد، برابر نهادن دو اصطلاح دستوری «ماضی نقلی» در فارسی و «Perfekt» در آلمانی، همیشه درست نیست و باید در این زمینه در باره کاربردهای هر دو اصطلاح، در هر دو زبان، موشکافی کرد تا نتیجه درست حاصل شود.

نتیجه

ساختارها و کاربرد آن‌ها در سامانه‌های زبان‌ها متفاوتند، چنان‌که مباحثی چون شمار و جنس و برداشت گویشوران از زمان و وجه (التزامی، اخباری) در زبان‌های مختلف نشان از تفاوت‌ها و حتی تقابل‌های بسیار می‌دهند. از سوی دیگر، رویکردهای مختلفی برای توصیف و به‌کارگیری دستور زبان وجود دارد. یکی از این رویکردها، دستور زبان آموزشی است که در برابر دستور زبان سنتی قرار می‌گیرد و تنها به تجزیه و تحلیل عناصر زبانی نمی‌پردازد، بلکه در کنار چنین تحلیل‌هایی به چگونگی آموختن دستور زبان و سرانجام به آموختن زبان اهمیت

می‌دهد. با این نگاه، برابر نهادهایی که برای اصطلاحات دستوری در کتاب‌های دستور زبان آلمانی که به فارسی نوشته شده‌اند، در پاره‌ای موارد موجب کژفهمی و سردرگمی زبان‌آموزان می‌شود. بنابراین شایسته و بایسته است که دستورنویسان در این زمینه خود را از بند اصطلاحات رها نمایند و بیشتر و ژرفتر به کاربردها یا به عبارت دیگر معانی بپردازند. نکات یاد شده در بالا، تنها نمونه‌ای اندک‌اند از نابرابری‌هایی که در ماهیت اصطلاحات دستوری هر زوج زبانی وجود دارند، چرا که در کل زبانهای مختلف، نماینده تفکرات و اندیشه‌های متفاوتند و همین تفاوت‌ها باعث برداشت‌های گوناگون از زمان و نحوه بیان التزام و دیگر عناصر زبانی می‌شوند. حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. توضیح و بررسی این نکات نه دشوار و نه چندان پیچیده است، اما این نوع نگاه می‌تواند کمک بزرگی به زبان‌آموزان در دریافت درست نکات دستوری باشد.

Bibliography

- Abolqassemi, Mohssen. (1996). *Dastur –e Tarikhi ye Zaban –e Farsi (A Historical Grammar of The Persian Language)*. Tehran: SAMT.
- Bateni, Mohammad Reza. (1995). *Towssif-e Sakhteman-e Dasturi ye zaben-e Farsi. (A Discription of the Structure of Persian Language)*. Tehran: Amir Kabir.
- Duden Herkunft [SW], Dudenverlag, Sat_Wolf, Bayern
- Farzi pur Madschiani, Mostafa. (1997). *Dastur e Zaban e Farsi (Persische Grammatik)*. Rascht, Iran: Al-Hadi.
- Feyli, Ayyad. (2008). *Arabi be Zaban e Sade (Arabisch leicht gemacht)*. 115. Auflage, Teheran: Mobtakeran.
- Helbig, Gerhard - Buscha, Joachim. (1996). *Deutsche Grammatik Ein Handbuch für den Ausländerunterricht*. 17. Auflage, Leipzig , Berlin: Langenscheidt. Verlag Enzyklopädie.
- Haddadi, Mahmud. (1984). *Einführung in die Übersetzung*. Teheran: Dschamal-ol-Haq.
- Haririan, Nasrollah. (1974). *Grammatik der deutschen Sprache*. Teheran: Piruz.
- Hassankhan, Hossein. (2009). *Deutsch ist leicht*. Teheran: Paiizee.
- Hentschel, Elke. (2010) (Hrsg.): *Deutsche Grammatik*. Berlin, New York: de Gruyter.
- Klein, Wolfgang. (1992). *Zweitspracherwerb Eine Einführung*. Frankfurt amMain: Hain.
- Luscher, Renate. (1989). *Grammatik der modernen deutschen Umgangssprache*, übersetzt von Tajnema Gaviri. Teheran: Mahoor.

- Maschkur, Mohammad Dschawad. (1997). *Dasturname, dar Sarf va Nahv e Zaben e Farsi* (Grammatik, von der persischen Wort- und Satzlehre). 13. Auflage, Teheran: Scharq.
- Meschkat Al-Dini, Mahdi. (1987). *Dastur –e- Zaban –e- Farsi bar Paye ye Nazariye ye Gaschtari* (Persische Grammatik nach Transformationstheorie). Maschhad, Iran: Verlag von Universität Ferdowssi.
- Moin, Mohammad. (1984). *Tarh-e Dastur-e Zaban-e Farsi* (Struktur der persischen Grammatik), *Heft 5. Esm-e Dschens, Marefe, Nakare* (Kollektiva, Definitheit, Indefinitheit), 4. Auflage. Teheran: Amir Kabir.
- Nabavi, Azizollah. (1987). *Deutsche Grammatik auf Persisch*. Teheran: Tus.
- Panbechi, Hossein. (1997). *Grammatik der deutschen Sprache*. Teheran: Donyaye Now.
- Qarib, Abdolazim. (et al.) (1988). *Dastur e Zaban e Farsi (5 Ostad)* (Persische Grammatik). 5. Auflage, Teheran: Aschrafi Publications.
- Vollmert, Johannes: (1991). *Grundkurs Sprachwissenschaft*. 3. Auflage. München: UTB